**سلوک معنوی و لغزشگاههای آن**

خداوند تعالی برای تکامل انسان و دست‏یافتن او به اسرار عوالم‏ وجود و حقائق جهان غیب و شهود دو راه ظاهر و باطن قرار داده؛راه ظاهر راه عقل و برهان و آداب و تکالیف شرع مقدس‏ است،و راه باطن راه قلب و تزکیه و تصفیه نفس و تطهیر باطن؛ تا شایسته دریافت انوار حقیقت شده و مظهر اسماء،صفات‏ خداوند گردد.این هردو راه را باید پیمود،و هردو آنها حجت‏ و معتبر است.نمی‏توان راه عقل و علم و برهان را بی‏فائده‏ دانست و کنار نهاد،چه آنکه آیات و روایات فراوان در عظمت‏ عقل و منطق و دلیل رسیده،و بارها قرآن مجید به تعقل و تفکر تشویق،و انسانهای بی‏تعقل را هم‏سطح حیوانات بلکه بدتر از آنها قرار داده است.1

راه دل و سیروسلوک باطنی نیز در مکتب تربیتی اسلام بسیار مهم بلکه غایت معرفت عقلانی و راه ظاهری شمرده می‏شود، یعنی معرفت عقلانی برای آنست که انسان با پای دل به سمت‏ نقطه کمالی که علم و عقل تعیین کرده حرکت کرده و به آن واصل‏ شود.اگر عقل چیزهایی را که می‏داند با دل آنها را ببیند و شهود کند،این مقام عرفانی و شهود قلبی در گرو زهد و تقوی و عبادت‏ حاصل می‏شود.

راه باطن و سیروسلوک عرفانی بر این فلسفه مبتنی است که‏ کانون دل جایگاه عشق و محبت فطری به خداوند است؛و عرفان‏ و عشق خداوند با سرشت انسان عجین شده و نوعی جاذبه معنوی‏ میان کانون دل و احساسات انسان از یک‏طرف و کانون هستی و مبدأ وجود و کمال مطلق از طرف دیگر برقرار است.پس باید این کانون احساسات الهی را تقویت و قلب را تصفیه کرد و موانع‏ را برطرف ساخت آنگاه با مرکب عشق بسوی خداوند پرواز نمود،همانطوریکه حکما و فلاسفه به تقویت عقل توجه کرده و از راه استدلال و فکر می‏خواهند به خدا برسند.استاد شهید مرتضی مطهری رحمت الله تعالی علیه می‏نویسد:«آن نقطه‏ اصلی که راه اهل عرفان را از راه فلاسفه جدا می‏کند همین‏جا است،عرفا از آنجا که به نیروی عشق فطری ایمان و اعتقاد دارند، در تقویت این نیرو می‏کوشند؛معتقدند که کانون احساسات‏ عالی الهی قلبی را باید تقویت کرد و موانع رشد و توسعه آنرا باید از میان برد،و به اصطلاح باید قلب را تصفیه کرد و آنگاه با مرکب‏ نیرومند و راهوار عشق بسوی خدا پرواز نمود.اما فلاسفه و متکلمین از راه عقل و فکر و استدلال می‏خواهند شاهد مقصود و گمشده و مطلوب خود را کشف کنند.عارف می‏خواهد پرواز کند و نزدیک شود،فیلسوف می‏خواهد سر به جیب تفکر فرو برد و بیندیشد،عارف می‏خواهد ببیند و فیلسوف می‏خواهد بداند».2

در میان دانشمندان جدید نیز افراد فراوانی هستند که به‏ احساسات عالی مذهبی ایمان دارند،و راه دل و علاقهء فطری به‏ خداوند را مستقل از عقل و برهان بلکه اصیل‏تر و قوی‏تر از آن‏ می‏دانند؛ویلیام جیمز می‏گوید:«من بخوبی می‏پذیرم که‏ سرچشمه زندگی مذهبی دل است،و قبول هم دارم که فورمولها و دستورالعمل‏های فلسفی مانند مطلب ترجمه‏شده‏ای است که‏ اصل آن بزبان دیگری می‏باشد».3

پاسکال می‏گوید:«به وجود خدا دل گواهی می‏دهد نه‏ عقل،و ایمان از این راه بدست می‏آید.»هم او می‏گوید:«دل‏ دلائلی دارد که عقل را به آن دسترسی نیست».4

الکسیس کارل می‏گوید:«دعا پرواز روح است به سوی خدا»5

آیات و اخبار فراوانی وجود دارد که گویای این حقیقت است‏ که انسان برای رسیدن به کمال واقعی و وصول به حقیقت جز راه عقل و استدلال و نظر،راه دیگری نیز دارد که همان راه باطن‏ و تصفیه و تزکیه نفس می‏باشد،و نمونه‏هایی از آنها را در نوشته‏ حاضر ملاحظه خواهید کرد.

چنانچه در راه ظاهر ممکن است اشتباهی صورت گیرد،و روندگان آن دچار خطا و انحراف شوند،و در پیچ‏وخم‏های‏ براهین و استدلالهای ناقص و نادرست و انواع مغالطه‏ها گیر کرده سر از حقیقت درنیاورند؛در راه باطن نیز که به عدد نفوس‏ خلائق متعدّد و متنوّع است،چندین برابر راه ظاهر احتمال اشتباه‏ و لغزش وجود دارد،و همین امر ضرورت وجود راهنمایی مورد اطمینان و معصوم را روشن می‏سازد.

تصوّف یکی از حرکتهای باطن‏گرایانه است که متأسفانه از جوانب مختلف دچار اشتباه و خطا شده و به یک تشکیلات و راه و روش بدعت‏آلود و انحرافی مبدل گشته.

شطحیّاتی که از بعضی بزرگان و اقطاب صوفیه نقل شده‏ خود نشانه نقص سلوک باطنی صوفیانه و نقصان سالکان آن‏ است.حضرت امام خمینی(ره)در این مورد فرموده است: «و الشّطحیّات کلّها من‏ نقصان السّالک و السّلوک».«و همهء شطحیّات نتیجه نقصان‏ سالک و سلوک‏ اوست».6و به همین‏ دلیل باید در سلوک باطنی‏ معلم و راهنمای مورد اطمینانی وجود داشته‏ باشد و نباید از ریاضتهای‏ شرعی منحرف شد«و لذلک بعقیدة اهل السلوک‏ لا بدّ للسالک من معلّم‏ یرشده الی طریق السلوک‏ عارفا کیفیّاته غیر معوج عن طریق الریاضات الشرعیة،فانّ طرق‏ سلوک الباطن غیر محصور و بعدد انفاس الخلائق».«و بدینجهت از نظر اهل سلوک،انسان سالک می‏بایست دارای‏ معلمی‏باشد که راه درست سلوک باطنی را به او نشان داده‏ چگونگیهای آنرا به او بشناساند و از روش ریاضتهای شرعی‏ منحرف نشود،که هر آینه راههای سلوک باطن قابل شمارش‏ نبوده و بتعداد نفوس خلائق متعدد است».

نوشتار حاضر بمنظور یک آشنایی مختصر و ساده با چهره‏ تصوّف و نقاط منفی و مثبت آن تنظیم و تقدیم عزیزان خواننده‏ می‏شود.

عرفان مبتنی بر حالتی روحانی است که احساس می‏شود بصورت مستقیم با حقیقت وجود ارتباط یافته؛البته این احساس‏ قابل توصیف نیست،با ذوق و وجدان درک می‏شود،آنچه در درون عارف است اندیشه نیست احساس است:

چشم دل باز کن که جان بینی‏ آنچه نادیدنی است آن بینی

انکار این حقیقت که انسان از راه باطن و سیروسلوک‏ عرفانی می‏تواند به درجات بالایی از معرفت و شناخت رسیده، از عرصه فرش اوهام و تصوّرات به عرشه عرش حقائق جهان‏ ارتقاء یابد،تکامل روح و تعالی مقام پیدا کند،علاوه بر آنکه‏ ناپخته و بدون دلیل است موجب بستن این راه پرفیض بروی‏ خود و محرومیت از مزایا و منافع بی‏نهایتی است که در آن نهفته‏ است،امام خمینی(ره)در نامه‏ای بفرزندش حاج احمد آقا(ره) فرموده:

«پسرم،آنچه در درجهء اول به تو وصیّت می‏کنم،آن است‏ که انکار مقامات اهل‏ معرفت نکنی که این شیوه‏ جهّال است،و از معاشرت با منکرین‏ مقامات اولیا بپرهیزی که‏ اینان قطاع طریق حق‏ هستند.7بسیاری از مخالفتها با عرفان اسلامی‏ بخاطر جهل به آن است، چون نمی‏دانند مخالفت‏ می‏کنند و منکر می‏شوند، حضرت علی علیه السلام‏ فرموده:«من جهل علما عاداه».«آنکه علمی را جاهل باشد با آن دشمنی می‏کند».8

البته عرفان راهی بس دشوار و طاقت‏فرسا است،عزمی‏ بزرگ و توانی بزرگتر می‏خواهد تا سختی‏های این راه را پذیرا بوده و بازنایستد،زهد و بی‏علاقگی به دنیا،سادگی و بی‏توجهی به زخارف آن،انجام دقیق و بموقع فرامین و دستورهای الهی،و ترک گناه،و ذکر و یاد همیشگی خداوند از (به تصویر صفحه مراجعه شود) شرایط این عروج‏ معنوی و سفر روحانی است.

از آیات و روایات،نمونه‏های فراوانی در مقولهء عرفان و کشف و حقائق جهان بالا،و تماس با ملأ اعلا،و شهود عالم‏ ملکوت وجود دارد،و اجمالا می‏توان استفاده کرد،با تصفیه‏ نفس و ریاضت و خودسازی درست،می‏توان به حقائقی دست‏ یافت که برای دیگران که این راه را نرفتند نادیدنی و باورنکردنی‏ است؛پروردگار حکیم در قرآن مجیدش فرمود:

«و اتّقو اللّه و یعلّمکم اللّه».

«از خدا بترسید و باتقوی باشید و خدا شما را تعلیم می‏کند».9یعنی در پرتو تقوی انسان به یک سلسله از دانشها و دانستنیها دست‏می‏یابد.

داستان جوانی که شاید همان حارثة بن مالک باشد معروف‏ است؛پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم،پس از نماز صبح،او را در مسجد با حالت خاصی مشاهده کردند؛او ادعا کرد که بمقام یقین رسیده است.پیامبر(ص)بر این ادّعایش گواه‏ خواسته،در جواب مطالبی گفته از جمله آنکه:«مثل آنست که‏ عرش خدا و روز حشر و جمع شدن مردم از جمله خودم را برای‏ حساب قیامت می‏بینم،و بهشتیان را با وضعیت نیک و در ناز و نعمت در بهشت،و جهنمیان را در عذاب جهنم می‏بینم،گویا من هم‏اکنون نعره آتش دوزخ را می‏شنوم که در گوشم‏ می‏گردد...»پیامبر اکرم(ص)فرمود:«این بنده‏ای است که‏ خداوند دلش را به نور ایمان روشن ساخته».10پس با ایمان و تقوی می‏توان دل را نورانی کرد و حقائق نادیدنی را دید.

امام باقر علیه السلام فرمود:اصحاب پیامبر(ص)از دوگانگی حالشان به نزد آن حضرت شکایت برده و عرض‏ کردند:می‏ترسیم دچار نفاق شده باشیم،حضرت پرسید:چرا چنین می‏ترسید؟گفتند:تا در نزد شما هستیم و شما ما را یادآوری کرده به آخرت تشویق می‏کنید،از خدا می‏ترسیم دنیا را فراموش می‏کنیم تا آنجا که گویا آخرت و بهشت و جهنم را می‏بینیم،و چون از نزد شما بیرون شده نزد زن و بچّه و خانه و زندگی رفته و به عرصهء زندگی دنیایی بازمی‏گردیم؛و چون‏ نزدیک است از آن حالتی که نزد شما داشتیم برگردیم تا آنجا که‏ گویا هیچ عقیده و ایمان نداریم.آیا این دوگانگی نفاق است و شما هم از اینکه این تغییر وضع نفاق باشد بر ما ترس دارید؟ حضرت فرمود:هرگز این بددلیها نیرنگ شیطان است که بوسیله‏ آنها شما را به دنیا تشویق می‏کند،بخدا سوگند اگر شما بر همان‏ حالیکه برای خود شرح دادید پیوسته می‏ماندید هرآینه فرشته‏ها با شما دست می‏دادند و بر روی آب راه می‏رفتید لصافحتکم‏ الملائکه و مشیتم علی الماء».11

حضرت علی‏ علیه السلام ذکر و یاد خدا را موجب بینایی چشم دل و شنوایی گوش جان دانسته‏اند و فرموده‏اند انسان ذاکر تا آنجا مقامش بالا می‏رود که خدا با او نجوی کرده و سخن می‏گوید و در نتیجه در چشم و گوش و دل آنان نورانیتی ویژه بوجود می‏آید پس گویا چنانست که آخرت و جهان برزخ را دیده و بر امور قیامت و اسرار پنهان اهل برزخ آگاه هستند،تا آنجا که گویا چیزی‏ را دیده و می‏شنوند که دیگران آنها را ندیده و نشنیده‏اند.12در این جملات از حضرت علی علیه السلام دقت شود:الهی

و اجعلنی ممّن نادیته فاجابک و لا حظته فصعق لجلالک فناجیته‏ سرّا و عمل لک جهرا».«خدایا مرا از کسانی قرار ده که ندایشان‏ داده پس ترا اجابت کردند،و به آنان نظر کرده پس مدهوش‏ جلالت و عظمت تو شدند،آنگاه تو با آنان مخفیانه نجوی کردی‏ و آنان آشکارا برای تو و در مسیر تو حرکت کرده و عمل‏ کردند».13

آری انسان به جائی می‏رسد که خدا با انسان سخن می‏گوید و عظمت خدا را دیده و مدهوش و مبهوت می‏شود،در این‏ صورت دیگر دلش به دنیا و مافیها بند نمی‏شود بلکه همراه و وابسته به مقام قدس ربوبی است:«و تصیر ارواحنا معلّقة بعزّ قدسک».14امام چهارم از خداوند چنین تقاضائی دارد:«اللّهم‏ انّی اسئلک ایمانا تباشر به قلبی».«خدایا از تو می‏خواهم بمن‏ ایمانی بدهی که بسبب آن تو با دل و جانم تماس پیدا کنی».15

خیلی جمله عجیبی است،با استدلال و برهان عقلی،خداوند صرفا با عقل و ذهن انسان در تماس است نه روح و جان او؛با عرفان و سیروسلوک عرفانی،دل انسان خدا را یافته و به علم‏ حضوری دست‏می‏یابد و با او تماس پیدا می‏کند.حضرت‏ علی علیه السلام فرموده است:«طهّروا انفسکم من دنس‏ الشّهوات تدرکوا رفیع الدّرجات».نفوس خود را از پلیدی‏ شهوت پاک سازید تا به درجات رفیع روحانی نائل گردید».16

پس راه باطن که همان تصفیه نفس برای تجلّی انوار حقیقت و شهود جمال و جلال الهی باشد،خود مسئله‏ای است مهم و قابل‏توجه و اصیل؛در کنار راه ظاهرکه همان راه عقل و استدلال‏ است.البته دو نکته را باید توجه داشت:

نخستین آنکه هیچکدام از این دو راه به تنهایی کافی نیست، معرفت عقلانی بدون ارتقاء روحی و دریافت باطنی مانند تشنه‏ای است که بداند آب وجود دارد،ولی آنرا ننوشیده باشد که هرگز تشنگیش برطرف نخواهد شد،مگر آنکه آنرا بنوشد. اضطراب روحی و عطش درونی انسان صرفا با دانستن آنکه خدائی وجود دارد که مبدأ وجود و کمال مطلق است‏ برطرف‏ نمی‏شود؛باید بجانبش روان شود،و با پای عشق و شور بسوی‏ او حرکت کند و به او برسد و در آغوشش گیرد تا اضطراب و التهابش برطرف شده و در کنارش قرار و آرام گیرد.راه باطن‏ نیز بدون ظاهر و بدون توجه به عقل و منطق و علم،ضلالت و گمراهی است.باید مقصد را با عقل و استدلال و در پرتو روشنایی فرد شناخت آنگاه به جانب آن حرکت کرده و با پای دل‏ و عشق بسوی آن روان شد.

حضرت علی علیه السلام در وصف سالک طریق حق و پویندهء راه باطنی بسوی خداوند فرموده:«قد احیا عقله و امات‏ نفسه حتّی دقّ جلیله و لطف غلیظه و برق له لامع کثیر البرق‏ فابان له الطّریق و سلک به السّبیل و تدافعته الابواب الی باب‏ السلامة و دار الاقامة،و ثبتت رجلاه بطمأنینة بدنه فی قرار الأمن‏ و الرّاحة بما استعمل قلبه و ارضی ربّه».

«عقلش را زنده ساخته و شهواتش را میرانده است تا آنجا که جسمش به لاغری گرائیده،و خشونت اخلاقش به لطافت‏ تبدیل شده،برقی پرنور در وجودش درخشیده و راه هدایت را برایش روشن ساخته،و در طریق الهی او را به راه انداخته، همواره در مسیر تکامل از بابی به باب دیگر منتقل شده تا به باب‏ سلامت و سرای زندگی جاودانی راه‏یافته،و پاهایش با آرامش‏ بدن در جای امن و آسوده استوار شده است؛بدانجهت که عقل‏ و قلبش را به کار واداشته،و پروردگارش را راضی ساخته».17

محقق لاهیجی گفته:«...کمال حقیقی در آراستگی ظاهر و باطن است،امّا ترک باطن و اکتفاء به ظاهر تقصیر و غرور است،و سیر باطن بی‏سلوک ظاهر ضلال و قصور است».18

دوّم آنکه وجود راه به معنی بی‏نیازی از راهنما نیست.هر دو راه نیاز به راهنما دارد.هم در معرفت عقلی نسبت به خداوند و صفات جلال و جمال او،راهنمایی معصومین علیهم السلام‏ ضروری است؛وگرنه انسان دچار لغزش‏ها و خطاهای سنگین‏ می‏شود،و هم در سیر باطنی و راه دل نیاز به راهنما و مرشدی‏ است که صددرصد مطمئن و بحق رسیده باشد که آن هم‏ معصومین علیهم السلام می‏باشند،وگرنه طیّ این مرحله بدون‏ راهنما یا با راهنمایی غیرمعصوم نتیجه‏اش سقوط و انحراف‏ است،و ضرورت وجود راهنمایی مطمئن در راه باطنی و سیروسلوک عرفانی بیشتر است،چه آنکه این راه از ظرافت و باریکی خاصی برخوردار بوده و پیچیدگیهای دقیق و عمیقی در نفوذ به ژرفای روح و روان انسان و مراحل تکامل وجودی و تعالی معنوی او دارد.زمینه‏های این سفر روحانی و شیوه‏های‏ صحیح آن و بازشناسی اوهام دروغین و پندارهای بی‏احساس‏ و القائات شیطانی که در این مسیر وجود دارد از حقائق و واقعیتها،بسیار مشکل و دشوار است و همه اینها وجود راهنما و مرشد معصوم(ع)را ضرورت بیشتری می‏بخشد.

به نظر می‏رسد تصوف،علی‏رغم آنکه به دنبال حق است، و می‏خواهد یک نیاز اصولی و واقعی انسانی را برآورده سازد، و از راه باطن به سرچشمه کمال و جمال و مبدأ هستی برسد،و اضطراب و التهاب درونی و الم روحی را که نتیجه فراق و جدائی‏ از اصل خویش است با وصال و شهود برطرف سازد؛اما به‏ علّت انحراف از مرشدان و راهنمایان راستین،در جوانب‏ مختلفی دچار لغزش و اشتباه شده است که در نوشتار حاضر به‏ آن پرداخته‏ایم.

البته حرکت تصوف تا حدودی دارای آثار مفید و نقاط مثبت‏ هم بوده،چه آنکه اوّلا یک سلسله نکات بدیع و دقائق عرفانی‏ بسیار عالی و ظریف را گفته،و حرفهای خوبی در لابلای انبوه‏ گفته‏ها و نوشته‏های خود دارد.

ثانیا،تصوف که حرکتی است باطنی براساس زهد و قناعت‏ و توکل،موجب تقویت و اشاعه بیشتر این ارزشهای اخلاقی در میان جامعه شده است.یکی از نویسندگان می‏نویسد:«میراث‏ شگرف صوفیه البته منحصر به عرفان و ادب طائفه نیست،آراء صوفیه در فرهنگ و آداب و امثال و تربیت مسلمانان جهان نیز تأثیر عظیم داشته است،از جمله رواج فکر قناعت و رضا و اندیشه توکل و تسلیم که بسیاری از شرقیان را به خاکساری و درویش‏نهادی رهنمون شده است».19

«ثالثا صوفیان در نشر و بسط اسلام در میان بعضی اقوام و ملل مانند:هندوان و اقوام مالزی،و اقوام تاتار و ازبک،و در سرزمین مصر و شام و سودان و سنگال و نیجریه مؤثر بوده و در مبارزه با صلیبیها نیز نقش مثبت داشته‏اند».20

اما همهء این آثار مثبت جزئی نمی‏تواند آثار زیانبار بدعت‏ها و ضلالتها را که توسط سلسله‏های رسمی تصوف به وجود آمده‏ محو کرده و آنرا موجّه و ممدوح جلوه دهد؛به همین جهت‏ است که اخبار و احادیث فراوانی در مذمت آن رسیده است.از اینرو باید جنبه‏های انحرافی تصوف را که نتیجه دوری از سیرهء معصومین است شناخت و علاقه‏مندان به تهذیب نفس و معرفت‏ را از این پرتگاههای راه آگاه کرد.عموم افراد،مخصوصا جوانان و نوجوانان علاقه فطری به زیبائیهای هستی و انوار معنوی دارند،امّا دامهای خطری را که بسیار خطرناک‏تر از دامهای دنیایی و ظاهری است نمی‏شناسند،با عشق و علاقهء حقیقت‏طلبی به جریاناتی به ظاهر معنویت‏گرا جذب می‏شوند، در حالی که چه‏بسا غرق در لذت نفس و دنیاطلبی زندگی را به‏ پایان برند.لذا بعضی جنبه‏های انحرافی در میان اهل تصوف را به اختصار توضیح می‏دهیم:

1-تصویر اینان از نیل به حقیقت اینست که انسان با خدا متّحد شده یا خدا در وجود او حلول می‏کند،و خدا را بصورت‏ حقیقت متّحد با هر موجودی می‏یابد.در این صورت دیگر انسان و حیوان و سنگ و چوب و مؤمن و کافر و بت و شیطان و فرعون و...باهم فرق ندارند،همه و همه مقدسند و چهره‏ای‏ از خداوند هستند.

2-به عشق و محبت و ریاضت و نفس‏کشی توجه تام داشته‏ به عقل و علم بهائی نداده بلکه آنها را احیانا حجاب و مانع‏ می‏شمردند،و از آن جهت که به عشق و محبت و احساسات و جذبه روحی و از خود بیرون رفتن اهمیت فراوان می‏دهند پس‏ هرچه در این مسیر آنها را گرم کرده و به وجد درآورد،مانند رقص و سماع و موسیقی و شاهدان و ماهرویان مطلوب خواهد بود.

3-آداب سلوک و تکالیف را پس از وصول به حقیقت و نیل به هدف لازم ندانسته،بنابراین پس از رسیدن به مقصد دیگر نیازی به دلیل راه نیست و تکالیف و بندها برداشته شده و انسان‏ به اباحه و آزادی می‏رسد.

4-یک سلسله ریاضتها و چلّه‏نشینیها و روشهایی را برای‏ نفس‏کشی توصیه می‏کند که با موازین شرعی و سنت و سیره‏ اولیاء دین ناسازگار است آنهم تحت ارشاد مرشدان و اقطابی که‏ حجیّت دستور آنان مورد تأمل است.البته تمام صوفیان در آنچه‏ گفته شده یکسان نیستند.

مثلا:در مورد اخیر یعنی بطلان شریعت با وصول به حقیقت‏ با رقص و پایکوبی در مجالس ذکر و حلقات عبادی،و همچنین‏ بی‏توجهی به علم و دانش اختلاف‏نظر بچشم می‏خورد و بعضی‏ از آنان نقطه‏نظر دیگری غیراز آنچه گفته شده دارند. مولی سلطانعلی در تفسیر بیان السعاده عبارتی دارد که از آن‏ استفاده می‏شود جمعی از سالکین دچار انحراف بی‏اعتنائی به‏ شریعت پس از وصول بحقیقت شده و حتی تا مرز الحاد و کفر پیش می‏روند گرچه خود ایشان آن را نپسندیده و انحراف‏ می‏داند.ایشان در توضیح یکی از مراتب تقوی که سالک در سلوک باطنی به آن می‏رسد،چنین گفته:«در این مرتبه خداوند تعالی به صفت وحدانیت به مؤمن متجلی شده پس برای هیچ‏ چیزی ذات و صفتی نمی‏بیند،البته هنوز مقداری انانیت در نفس‏ او باقی است بخاطر همین است که در وحدت متنوعة واقع‏ شده و موجود و وجود را یکی می‏پندارد،پس از آنکه بخود آمده همان را عقیده‏مند شده و به زبان جاری‏ می‏سازد،و اگر شیخ و راهنمایی نداشته و یا به راهنما مراجعه نکند دچار اباحه و الحاد می‏شود،و در این هنگام نسبت به پیامبران‏ و شرایع آسمانی بی‏اعتنا شده بلکه آنها را مسخره می‏کند».21البته این خود جای‏ بحث دارد که این چه تقوائی است که بقول‏ نویسنده فوق الذکر(که خود جزء همین سالکان است)انسان را به الحاد و کفر و بی‏توجهی به پیامبران و شرایع آسمانی و استهزاء آنها می‏کشاند؟و این چه سلوک و ریاضتی است که چنین‏ مراحلی را دربر دارد؟سیروسلوک عرفانی،اگر مهلم از ارشاد و هدایت پیشوایان و سالکان واقعی و معصوم نباشد به بیراهه‏ کشیده می‏شود و در صورت تبعیت از انسان کامل است که روح‏ و جان سیراب شده و انسان،حقیقت مقصود و معدن کمال را یافته و به آن واصل می‏شود و در پرتو این وصال آرامش روحی‏ و یقین قلبی پیدا کند.و امّا انسانی که بی‏خبر از این عروج‏ روحانی و بی‏بهره از واردات قلبی و عرفانی باشد،فردی قشری‏ است.تصوف از همین نیاز و خواست فطری انسان سرچشمه‏ گرفته و یک حرکت باطنی است که در بستر حقیقی واقع شده اما در اصل هدف و شیوه‏های مجاهدت و ریاضت و نفس‏کشی و امور دیگر به انحراف و اشتباه افتاده،و دچار آداب و تفکرات‏ ابداعی و تفسیرهای«من‏درآوردی»شده و به بیراهه رفته است، و در نهایت یک الگوی ناقص و ناسالم برای تکامل روحی و سیروسلوک عرفانی ارائه داده است در صورتیکه بهترین الگو برای این سفر روحانی همان تعالیم معصومین علیهم السلام و سیره و روش آنان است،چه آنکه راه وصول به حضرت حق‏ تعالی برای خودش باید بیان کند.امام حسین علیه السلام‏ می‏فرماید:«منک اطلب الوصول الیک».«از تو وصال به‏ پیشگاهت را می‏جویم».22و خداوند هم معصومین‏ علیهم السلام را مبیّن و سخنگوی خود قرار داده پس گفته و سیرهء آنان کاملا برای ما حجّت است و از طرف خداست.

این نکته قابل ذکر است که گاه به سالکان بحق راه خداوند و عارفان وارسته،و انسانهای بیداردلی که به باطن توجه کرده و براساس عرفان اسلامی راه باطن پویند،صوفی گفته می‏شود. و در نزد بسیاری از اعاظم و بزرگان مورد مدح و ستایش قرار گرفته،ما نیز چنین افرادی را می‏ستائیم و در راه می‏دانیم چه‏ آنکه برای ما محتوی و واقعیت مسئله مهم است نه نام و عنوان، آن راه تحت هر نام و عنوانی که باشد پسندیده و ممدوح است، و آنچه در تصوف رایج و شایع مطلوب و مقصود است و نقاط ضعفی را که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد دربر دارد،مذموم و ناپسند است به هر اسم و عنوانی که خوانده شود.اگر در کلمات‏ بزرگان دیده شده که گاه صوفی را تمجید کرده و گاه مذمت،**\*امام خمینی(به نقل از مصباح الهدایه):همهء شطحیّات،نتیجهء نقصان‏ سالک و سلوک اوست.**

خودشان توضیح‏ داده‏اند که‏ مقصودشان از صوفی ممدوح‏ کیست و صوفی‏ مذموم چه کسی‏ است.اینک به‏ فرازی از کلمات مرحوم آیت ا...میرزا الهی قمشه‏ای که‏ از عرفا و حکمای بزرگ تاریخ معاصر بوده طبق نقل شاگرد برجسته‏اش آیت ا...جناب آقای حسن‏زاده آملی حفظه الله‏ تعالی توجه کنید:

«بطور کلی اگر معنی تصوف و صوفی عالمان ربانی هستند که دارای مقام معرفة الله و تخلّق به اخلاق الله،و تهذیب نفس‏ به عبادت و ریاضت و مجاهده است،و مخالفت هوای نفس و تزکیه روح و پاک ساختن دل از عشق و محبت ما سوی الله‏ است،و هدایت و تربیت خلق به معرفت و خداشناسی و اخلاق‏ حسنه و علم و عمل خالص و ذکر و فکر در اسماء و اوصاف‏ الهی است،و ترک شهوات حیوانی و فضولات دنیوی و احسان‏ و خدمت بی‏ریا به خلق و دستگیری از بیچارگان و اعانت‏ مظلومان،و ارشاد گمراهان وادی توحید و خداشناسی است؛ به حقیقت آنان شاگردان عالی مدرسه انبیاء و طریقه قرآن و مدرسه قرآن‏اند که خلق را بر آن دعوت فرموده و پیروی حقیقی‏ چون اصحاب صفّه از رسول اکرم و اوصیای او است‏ صلوات الله علیهم اجمعین.لکن باید دانست که مصداق تصوف‏ و صوفی و عارف باللّه به این معنی،نادری را در درون عالم‏ توان یافت...و اگر معنی صوفی و تصوف عبارت از ادعای‏ دروغ مقام ولایت است و نیابت خاصه بهوای نفس و حبّ‏ ریاست و فرقه‏بازی و سالوسی و ریا و دکّان‏داری و فریب‏دادن‏ مردم ساده‏لوح در عین حال مشتاق معارف حقه،و تشکلات و امور موضوعه موهوم،و القاء اوهام و تخیّلات بر مردم زودباور بر ادعای کرامات دروغ که عارف به راستی گوید:

صوفی نهاد داد و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه‏باز کرد

...و آه و ناله‏های شیطانی،و نفس‏های سرد بی‏حقیقت‏ کشیدن،و خلسه و رعشه و ریا و خودنمائی برای آنکه در دلهای‏ مردم ساده‏دل جای گرفته و از دنیای آن بهره گیرند...و این‏گونه‏ صوفی در هردوره بسیار بوده و هستند«ضعف الطالب و المطلوب».گر این است معنی صوفی،صد نفرین حق بر این‏ مردم باد که بدنام‏کننده نکونامان عالمند...»23

گاه عرفای وارسته و علمای ربانی به صوفی باصفا یا صوفی‏ صافی تعبیر شده‏اند در مقابل صوفی بی‏صفا که همان صوفی و تصوف مذموم است مرحوم الهی قمشه‏ای گفته:

هر عالم ربانی و هر صوفی صافی‏ پاک از حسد و شید بود یار الهی‏24

امام خمینی رحمت الله علیه گفته:

صوفی از وصل دوست بی‏خبر است‏ صوفی بی‏صفا نمی‏خواهم

بازهم فرموده:«آن بیچاره‏ای که خود را مرشد و هادی‏ خلائق داند و در مسند دستگیری و تصوف قرار گرفته،حالش‏ پست‏تر و غمزه‏اش بیشتر است،اصطلاحات را به سرقت برده‏ و سر و صورتی به متاع بازار خود داده،برای رواج بازار خود- فهمیده یا نفهمیده-پاره‏ای از اصطلاحات جاذب را به خورد عوام بیچاره داده و گمان کرده به لفظ«مجذوب علیشاه»یا «محبوب علیشاه»حال و جذبه و حبّ دست‏دهد».25

**زیرنویس‏ها:**

(1)-

إنّ شرّ الدّوابّ عند اللّه الصّمّ البکم الّذین لا یعقلون.

بدترین جنبندگان کران و گنکانی هستند که نمی‏اندیشند.انفال- 22

(2)-پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم ج 5 ص 35-36

(3)-نقل از استاد مطهری،پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم‏ ص 37

(5 و 4)-همان،ج 36

(6)-مجله حضور،شماره 2 ص 64 نقل از مصباح الهدایه ص‏ 207

(7)-امام خمینی،سرّ الصلاه و معراج السالکین ص 28

(8)-بحارط.بیروت ج 1 ص 166

(9)-بقره-282

(10)-اصول کافی ج 3 ص 92 کتاب الایمان و الکفر،باب‏ حقیقه الایمان،حدیث 2 و 3

(11)-اصول کافی ج 4 ص 164،کتاب الایمان و الکفر،باب‏ فی تنقل احوال القب

(12)-نهج البلاغه صبحی صالح خطبه 222

(13 و 14)-مناجات شعبانیه،مفاتیح الجنان

(15)-دعای ابو حمزه ثمالی،مفاتیح الجنان

(16)-غرر و درر.شرح آقا جمال خوانساری ط.ج 4 ص 257 نقل از مرحوم الهی قمشه‏ای حکمت عملی ص 112

(17)-نهج البلاغه،صبحی صالح خطبه 220

(18)-گوهر مراد-ص 40

(19)-ارزش میراث صوفیه،زرین‏کوب،ص 33

(20)-زرین‏کوب،ارزش میراث صوفیه،ص 164

(21)-تفسیر بیان السعادة ج 1 ص 49

(22)-دعای عرفه-مفاتیح الجنان

(23)-مقدمه استاد حسن‏زاده بر کتاب حکمت عملی مرحوم الهی‏ قمشه‏ای ص 44 به بعد

(24)-همان ص 16

(25)-امام خمینی ره،چهل حدیث ص 91